

دو فصلنامه تخصصی تاریخ ایران اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شوشتر

سال ششم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۷

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۲/۱۵ تاریخ پذیرش: ۹۷/۳/۲۴

صص ۳۵-۴۶

اشکانیان و شاهنامه

داریوش نظری

استادیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان

چکیده:

ابوالقاسم فردوسی یکی از مهم‌ترین شاعران ایرانی است که در سال ۳۱۹ هجری قمری در طبران توس بدنیا آمد. به دلیل اینکه در این زمان ایران زیر سلطه بیگانگان بود، فردوسی بخاطر علاقه ملی به فکر نظم شاهنامه و گردآوری تاریخ ایرانیان در عصر باستان می‌افتد. شاهنامه به دو بخش اساطیری و تاریخی تقسیم می‌شود. با وجود اینکه فردوسی در شاهنامه آیات زیادی را به اساطیر ایرانی و به خصوص دوره ساسانی اختصاص داده است ولی فقط ۲۰ بیت در مورد اشکانیان سروده است. خود فردوسی نیز در پایان این چند بیت بیان می‌دارد که از اشکانیان فقط نامی شنیده و در نوشته‌های تاریخی و غیر تاریخی از آنها ذکری نشنیده است. در این مقاله به علت توجه کم فردوسی به دوره اشکانی که طولانی‌ترین مدت زمامداری را در تاریخ ایران داشته‌اند اشاره می‌شود.

کلید واژه: فردوسی - شاهنامه - اشکانیان - ملوک الطوائف - خدای نامه

مقدمه

استفاده از متون ادبی برای روشن کردن مسایل تاریخی امری است مشکل، چون متاسفانه تا حالا به طور جدی و عمیق از کتب ادبی برای تحقیق و تفحص در تاریخ استفاده نشده است و گذشته از آن، باید محقق در زمینه‌ی ادبی قوی باشد تا بتواند از ادبیات برای تاریخ استفاده

نماید. در مورد اشکانیان کار مشکل تر است، چون منابع آن عصر به دلایل مختلف از جمله این که ساسانیان آثار مربوط به آن عهد را از بین برده‌اند و هم چنین شاهان اشکانی گاه بر روی سکه‌هایی که ضرب می‌زدند فقط عنوان اشک را می‌نوشتند و از ذکر تاریخ و نوشتن نام خود بر روی آن سکه‌ها خودداری می‌کردند. علاوه بر موارد فوق راجع به بیست بیتی که از شاهنامه به اشکانیان اختصاص داده شده است کار پژوهشی صورت نگرفته است.

سرگذشت فردوسی

ابوالقاسم فردوسی در سال ۳۱۹ یا ۳۲۳ هجری قمری در طابران توس دیده به جهان گشود. پدرش از دهقانان توس بود و وضعیت اقتصادی مناسبی داشت. فردوسی چون از ملک و مکنت بهره‌ای داشت به آسودگی زندگی می‌کرد.

وی ابتدا ادب تازی و فارسی آموخت و به خواندن داستان‌های قدیمی به ویژه تاریخ گذشته‌ی ایران علاقه‌ای خاص داشت و همین علاقه، او را به فکر نظم شاهنامه انداخت.

وی پس از مرگ دقیقی توسی در صدد برآمد که شاهنامه‌ی منثوری را که شاید همان شاهنامه منصوری است به دست آورد و آن را به نظم درآورد و سی سال طول کشید که آن را به نظم درآورد.

در دوره‌ی پیری، دچار فقر شد و برای این که پشتیبان و نگه دارنده‌ای پیدا نماید به خیال این که محمود غزنوی ارزش کار او را خواهد شناخت، شاهنامه را به نام او کرد و راه غزنین در پیش گرفت. اما محمود غزنوی یا به خاطر این که دربارش آکنده از رقابت‌ها و توطئه‌ها بود و به مدایح و خوش آمده‌های بیش‌تر از تاریخ پهلوانان علاقه داشت و یا به دلیل این که فردوسی را نزد سلطان به بد دینی متهم کرده بودند قدر کار او را ندانست. گفته‌اند که فردوسی از این بی‌اعتنایی محمود ناراحت شد و او را هجو کرد و از ترس سلطان از غزنین بیرون رفت و در شهرها متواری بود تا این که در سال ۴۱۱ یا ۴۱۶ در توس درگذشت. روایت مشهوری هم وجود دارد که محمود غزنوی بعداً از رفتاری که با فردوسی کرده بود پشیمان شد و صله‌ای شایان برای وی به توس فرستاد ولی زمانی هدیه به سلطان توس رسید که فردوسی در گذشته

بود. از وی فقط دختری به جا ماند و پسری هم داشته که در حیات پدر وفات یافته بود. (زرین کوب، ۱۳۷۰، ۸۵)

چرا فردوسی به فکر سرودن شاهنامه افتاد؟

فردوسی به خاطر علاقه ملی، یعنی تمایل مردم ایران به داشتن حماسه‌ی منظومی از گذشتگان خود شاهنامه را کتابی که راه نما و حکمت‌آمیز می دانست به سرودن آن اقدام کرد. اما پس از آنکه در اواخر عمر دچار فقر می‌شود به فکر می‌افتد که در قبال آن کار مهم، اجر مادی نیز ببرد و این نگرانی را نیز داشته است که مبادا عمرش تمام شود و کارش ناتمام بماند.

پرسیدم از هر کسی بی شمار	بترسیدم از گردش روزگار
مگر خود درنگم نباشد بسی	بباید سپردن به دیگر کسی
و دیگر که گنجم وفادار نیست	همان گنج را کس خریدار نیست

(فردوسی، ۱۳۸۶، ۴۵۲)

بیم آن داشت که مانند دقیقی توسی در نیمه‌ی راه از پای درآید و کارش ناتمام بماند. چون شاهنامه غایت اصلی زندگی او بود، به دست آوردن اجر مادی را برای آن می‌خواست که بتواند شاهنامه را تمام نماید.

به قدرت رسیدن محمود به پادشاهی زمانی بود که فردوسی به فقر و پیری رسیده بود و از شروع کار شاهنامه بیست سالی گذشته بود، لذا به فکر افتاد که شاهنامه را به نام وی کند تا پاداشی دریافت نماید. البته تقدیم اثر به پادشاه، در آن زمان امر رایجی بوده است. وی نه تنها برای گرفتن صله، بلکه برای آنکه نظر لطف و تایید پادشاه و درباریان باعث اشتهار و بقای اثر او شود، این کار را انجام داد.

فردوسی معتقد بود که بزرگ‌ترین کتاب فارسی را به وجود آورده است، پس لازم بود که مقتدرترین شخص زمان نیز با پرداخت باارزش‌ترین صله‌ها آن را تصدیق نماید.

گذشته از این به نظر می‌رسد که فردوسی در آغاز نسبت به محمود غزنوی اعتقاد و حسن ظنی داشته است چون بیست سال اول سرودن شاهنامه مقارن با انحطاط دولت سامانیان است و آثاری که این انحطاط ایجاد کرده بود اعتماد و اعتقاد فردوسی را از آنان باز گرفته بود. پس

ظهور محمود غزنوی که سرداری بزرگ و کارآمد بود و نیز تازه بودن و ناشناخته بودنش می توانست نوید صلح و ثبات و نظم نویی بدهد.

طی بیست سالی که شاهنامه سروده می شد امیری پا برجا و با حشمت در خراسان نبود که شایسته ی آن باشد که شاهنامه به او تقدیم گردد و وقتی که محمود به قدرت رسید، فردوسی تصور می کرد همان کسی را که چشم به راهش بوده تا کتاب را به او تقدیم نماید یافته است. فردوسی امیدوار بود که با گرفتن صله از محمود بقیه ی عمر را در آسایش و فراغ خاطر بگذراند و کار خود را به پایان برد:

همی خواهم از کردگار	که چندان بمانم تن بی گزند
که این نامه بر نام شاه جهان	بگویم نمانم سخن در نهان
وزان پس تن بی هنر خاک راست	روان روان معدن پاک راست

(فردوسی، ۱۳۸۶، ۲۱)

بعضی از محققان معتقدند که هدف فردوسی از سرودن شاهنامه دریافت صله از محمود غزنوی نبوده است. اینان برای اثبات نظر خود دلایل محکمی نیز دارند از جمله این که: اگر هدف فردوسی دریافت جایزه می بود به جای این که سی سال زحمت بکشد و شاهنامه را بنویسد، هم چون دیگر شاعران مدیحه سرای درباری (عنصری- فرخی و منوچهری) مداحی سلاطین را در پیش می گرفت و دیگر این که چه ضرورتی داشته است که وی سی سال سرمایه ی عمر خود را به کار گیرد تا شاید روزی صله ای دریافت نماید. (ندوشن، ۱۳۶۳، ۲۴)

ارزش ادبی شاهنامه فردوسی

شاهنامه یکی از مهم ترین یادگارهای ادب و هنر جهان است. این اثر بیان گویا و روح دل انگیز ادراک ملیت و غرور ملی است.

شاهنامه طبق معمول زمان با دیباچه یا طلب یاری از خدا شروع می شود (دیباچه نوعی بیان شاعرانه ی ستایش و نیایش اسلامی است) و سپس ستایش خرد است که از سجایای مولف است. پس از آن هم فصل های کوچکی است که از لحاظ ادبی به یکدیگر پیوستگی دارد مانند

آفرینش جهان، آفرینش آدم، وصف آسمان و خورشید و ماه و بعد از آن، ستایش پیغمبر و اهل بیت می‌آید که برای مولف مسلمان واجب است.

جالب‌ترین قطعات دیباچه مربوط به چگونگی فراهم آمدن شاهنامه و منابع آن است. شیوه‌ی بیان شاهنامه ساده و روشن است و فردوسی در بیش‌تر موارد سخن را کوتاه می‌گوید و از پیرایه‌سازی و سخن‌پردازی دوری می‌کند.

داستان‌هایی را که در اصل شاهنامه‌ی منشور بوده است با نهایت دقت در این کتاب به نظم درآورده و سعی کرده چیزی از اصل آنها نکاهد. اکثر این داستان‌ها را از خدای نامه‌های قدیم گرفته است.

شاهنامه تنها کتاب قصه نیست فلسفه هست، اخلاق هست و بالاخره تمام فنون سخن است و فردوسی از عهده‌ی تمام این‌ها برآمده است.

نیمه‌ی اول شاهنامه با کیومرث شروع می‌شود و از ادوار پیش از تاریخ حکایت می‌کند و نیمه‌ی دوم از اسکندر شروع می‌شود و تا انقراض عهد ساسانیان ادامه دارد. قسمت‌های تاریخی در آن با سرگذشت‌های داستانی مخلوط است.

شاهنامه بهترین سرمشق و بالاترین نمونه فصاحت ادبی است که در نظم و نثر فارسی می‌توان آن را به عنوان الگو قرار داد. این منظومه کتابی است تاریخی و ادبی مشتمل بر حماسه‌های ملی و فنون فصاحت و بلاغت و گنجینه‌ای است از لغات و اصطلاحات فارسی. بسیاری از شاعران دوره‌های بعد در نظم برخی از داستان‌های روحی و حماسی از فردوسی تقلید کرده‌اند، مانند اسدی توسی در گرشاسب‌نامه، نظامی گنجوی در اسکندرنامه، عثمان مختاری در شهریارنامه، عطار بن یعقوب در برزنامه و.... (دهباشی، ۱۳۷۰، ۱۱۴)

منابع شاهنامه

تضادهای کلی و غیر قابل اغماض در شاهنامه بزرگ‌ترین نشانه‌ی پیروی بی‌چون و چرای فردوسی از منابع و اسناد و هم‌چنین دلیل وفاداری و امانت‌داری و امانت او در نقل روایات است. فردوسی هم در مورد گردآوری تمام شاهنامه و هم درباره‌ی بعضی از داستان‌های مستقل از داندگان و راویان بزرگی یاد کرده است. این مسئله حاکی از وجود منابع شفاهی و روایات

سینه به سینه تا اواخر دوره‌ی سامانیان و آغاز دولت غزنویان است. هدف بزرگ فردوسی ایجاب می‌کرده که از همه منابع کتبی، شفاهی، تاریخی و داستانی و افسانه‌های ملی برای تنظیم اثر خود استفاده کند و شواهد مکرری در شاهنامه نشان می‌دهد که منابع فردوسی لااقل شامل سه دسته بوده است:

۱- منابع رسمی تاریخ ملوک فرس که مورد استفاده‌ی مورخان و نویسندگان سده‌های نخستین اسلامی مانند طبری و دیگران بوده است.

۲- منابع مستقل داستانی مثل داستان‌های راجع به رستم، سام، گرشاسب و....

۳- روایات و داستان‌های شفاهی که در خلال شاهنامه برای تکمیل یا تزئین و تلطیف داستان‌های اصلی یا به صورت داستان‌های مستقل گنج‌نیده شده است.

تلفیق و ترکیب روایات مختلف و مستقل، مشکل اصلی فردوسی بوده و فردوسی که به حفظ امانت در نقل روایات تعهدی خدشه‌ناپذیر داشته، برای ایجاد انسجام کافی در نقل روایات و داستان‌ها در چهارچوب حماسه‌ی ملی ایران و حفظ وحدت موضوع و وحدت هدف، رنجی فراوان برده است.

علی‌رغم کوشش زیاد فردوسی در جهت ایجاد وحدت موضوع و انسجام و دفع تناقضات معمول، وجود بعضی تناقضات و اشکالات اساسی در شاهنامه قابل توجه است. منتهی وجود چنین موارد و اشکالاتی نه تنها نقطه ضعف شاهنامه محسوب نمی‌شود بلکه از امانت سخنور بزرگ و اجتناب‌ناپذیر بودن آن تناقض‌ها با توجه به تفاوت روایات و منابع حکایت می‌کند.

اشکانیان در شاهنامه

فردوسی مدت حکومت اشکانیان را دویست سال نوشته و بیست بیت به شرح زیر در مورد آنها سروده است:

کنون ای سراینده فرتوت مرد	سوی گاه اشکانیان بازگرد
چه گفت اندرین نامه ی باستان	که گوینده یادآرد از باستان
پس از روزگار سکندر جهان	چه گوید کرا بود و تخت مهان
چنین گفت داننده دهقان چاچ	کزان پس کسی را نبند تخت عاج

دلیر و سبکسار و سرکش بدند	بزرگان که از تخم آرش بدند
گرفته ز هر کشوری اندکی	به گیتی به هر گوشه ای بر، یکی
ملوک الطوای همی خواندند	چو بر تخت شان شاد بنشانند
تو گفתי که اندر جهان شاه نیست	ازین گونه بگذشت سالی دویست
بر آسود یک چند روی زمین	نکردند یاد، این از آن، آن از این
که تا روم آباد ماند به جای	سکندر سگالید از آن گونه رای
دگر گرد شاپور فرخ نژاد	نخست اشک بود از نژاد قباد
چو بیژن که بود از نژاد کیان	دگر بود گودرز از اشکانیان
چو آرش که بد نامداری سترگ	چو نرسی و چون اورمزد بزرگ
خردمند و با رای و روشن روان	چو زو بگذری نامدار اردوان
ببخشید گنجی به ارزانیان	چو بنشست بهرام اشکانیان
که از میش بگست چنگال گرگ	و را خواندند اردوان بزرگ
که داننده خواندیش مرز مهان	ورا بود شیراز تا اصفهان
که تن خروشان بد از شست اوی	به استخر بد بابک از دست اوی
نگوید جهان‌نیده تاریخشان	چو کوتاه شد شاخ و هم ببخشان
نه در نامه ی خسروان دیده ام	ازیشان به جز نام نشیده ام

(فردوسی، ۱۳۸۶، ۴۵۳)

چرا در شاهنامه درباره‌ی اشکانیان فقط بیست بیت آمده است؟

چون فردوسی از کتابی به نام خدای نامه که در زمان یزدگرد سوم تالیف شده است، استفاده نموده و در کتاب مزبور هم راجع به اشکانیان چیزی بیش از این گفته نشده است. البته بعضی تصور کرده‌اند که فردوسی اسامی شاهان اشکانی را بیش از این می‌دانسته، ولی چون ذکر تمامی اسامی باعث اشکال و سستی شعر می‌شده از ذکر آنها خودداری کرده است. (پیرنیا، ۱۳۷۰، ۲۵۴۲)

چرا فردوسی مدت ملوک الطوایفی اشکانی را دویست سال گفته است؟

اسناد رسمی به جای مانده از اشکانیان بسیار اندک است و بیش‌تر تاریخ این سلسله در زمان ساسانیان یا به فراموشی سپرده شده یا توسط ساسانیان نابود شده است.

در کتاب (التنبیه و الاشراف) می‌خوانیم که ساسانیان و رهبران سیاسی و مذهبی آن عمداً در گاه‌شماری اشکانی دست بردند، چون زرتشتیان معتقدند که شاهنشاهی ایران هزار سال پس از زرتشت به پایان می‌رسد. لذا می‌خواستند آن روزگار معهود تباهی را به تاخیر اندازند. از دلایل دیگر کمبود اسناد درباره‌ی اشکانیان این بود که دربار آن‌ها خاصیت بیابان‌گردی داشت و از پایتختی به پایتخت دیگر نقل می‌شد و جنگ‌های خانگی بسیاری در میان آن‌ها روی می‌داد و پایتخت غارت می‌شد. (مالکوم کالج، ۱۳۵۷، ۱۵۶)

پیرنیا معتقد است که فاصله‌ی بین زرتشت و اسکندر تقریباً سیصد سال است، زیرا زرتشت در سلطنت گشتاسب پسر لهراسب ظهور کرد و اردشیر پسر بابک پانصد و اندی سال پس از اسکندر به حکومت رسید. بنابراین در زمان اردشیر بابکان از هزار سال، دویست سال باقی بود و چون اردشیر دید که پیش‌گویی زرتشت مردم را مایوس ساخته است و باعث سستی دولت و عدم همکاری مردم با ساسانیان می‌شود در گاه‌شماری و تقویم دست بردند، به طوری که اعلام شد که از ظهور اسکندر تقریباً دویست و پنجاه سال گذشته است و کتاب‌ها را هم موافق آن نوشتند. (پیرنیا، ۱۳۷۰، ۲۵۴۲)

اسامی چند نفر از شاهان اشکانی در شاهنامه ذکر شده است؟

در بیست و بیستی که از شاهنامه درباره‌ی اشکانیان آمده است فقط اسامی نه نفر ذکر شده است و از نه نفری که ذکر کرده فقط پنج نفرشان با تاریخ واقعی اشکانیان مطابقت دارد: اشک - گودرز - آرش (اشک) - اردوان و اردوان بزرگ، باقی یا پادشاه نبوده‌اند مانند بیژن و یا مربوط به دوره‌ی ساسانی استند مانند: شاهپور، هرمز و نرسی (پیرنیا، ۱۳۷۰، ۲۵۴۲)

لازم به ذکر است که در حکومت اشکانی بیست و نه نفر به حکومت رسیده‌اند. (مشکور، ۱۳۵۶، ۷۲)

مفهوم بیست بیت شاهنامه که درباره‌ی اشکانیان است:

پس از روزگار سکندر جهان	چه گوید کرا بود و تخت مهان
چنین گفت داننده دهقان چاچ	کزان پس کسی را نبند تخت عاج

(فردوسی، ۱۳۸۶، ۴۵۳)

مفهوم دو بیت فوق: به گفته دهقان چاچ پس از درگذشت اسکندر بلافاصله کسی نتوانست به حکومت برسد و به مقام اول مملکت برسد. از ابیات فوق استنباط می‌شود که فردوسی در گردآوری شاهنامه از داندگان و راویان بزرگی استفاده کرده که از وجود منابع شفاهی و روایات سینه به سینه است، چون از قول دهقان اهل شهر چاچ درباره‌ی اشکانیان صحبت می‌کند.

بزرگان که از تخم آرش بدند دلیر و سبکبار و سرکش بدند
(همانجا)

در بیت فوق اصل و نسب اشکانیان را به آرش دوره‌ی اسطوره‌ای می‌رساند و اشکانیان را جنگ‌جو و سلحشور می‌داند که این ویژگی کاملاً با اشکانیان مطابقت دارد چون همه‌ی منابع و تحقیقات صورت گرفته درباره‌ی جنگ‌جو بودن اشکانیان متفق القولند. (زرین کوب، ۱۳۶۸، ۳۱۹)

اما در مورد این که نژاد آنها چیست؟

در مورد ایرانی بودن آنها شکی وجود ندارد و دلایل زیادی دال بر صحت این گفته وجود دارد. نام‌های ایرانی مانند: تیرداد - مهرداد و اردوان داشته‌اند و به حکم همین نام شاهان به خدایان و ایزدان مزدیسنايي مربوط بوده‌اند. حتی نیایش آتش باعث ایجاد آتشکده‌ای شد که بعدها منشأ (آذر برزین) معروف گشته و ایرانی بودن اصل آنها را نشان می‌دهد. (زرین کوب، ۱۳۶۸، ۳۲۱)

چو بر تختشان شاهانشانند ملوک الطوائف همی خواندند

(همانجا)

همان طوری که از بیت فوق درک می‌شود، حکومت اشکانیان ملوک الطوائفی بوده؛ یعنی تعدادی از ایالت‌های کشور ایران در زمان اشکانیان نیمه مستقل بودند و فقط وظیفه داشتند، تابعیت پادشان اشکانی را به رسمیت بشناسند و در هنگام جنگ آنها را یاری دهند و باج و خراج سالانه را بپردازند. این شیوه‌ی حکومت را به دلیل استقلال داخلی تعدادی از ایالت‌ها، حکومت ملوک الطوائفی می‌نامند.

پادشاه اشکانی برای حفظ قدرت خود با ملوک الطوایف همراهی می‌کرد و چون تعدادی از ملوک الطوایف خود از بزرگان بودند، مجلسی به نام مجلس مهستان به وسیله‌ی آنان تشکیل می‌گردید و درباره‌ی مسائل مهم کشوری تصمیم‌گیری می‌نمود.

که از میش بگسست چنگال گرگ	ورا خواندند اردوان بزرگ
که داننده خواندیش مرز مهان	ورا بود شیراز تا اصفهان
که تنین خروشان بد از شست اوی	به استخر بد بابک از دست اوی

(همانجا)

اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی بود که در بیت فوق به عدالت و قوی بودن وی اشاره شده و منابع و تحقیقات نیز به قدرتمند بودن وی اشاره کرده‌اند. هم چنین به وسیع بودن و زیاد بودن مناطق تحت سلطه‌ی اردوان اشاره شد و از جمله مناطق تحت حاکمیت وی شیراز و اصفهان را نام برده است (زرین کوب، ۱۳۶۸، ۴۰۷)

دیگر اینکه اشاره شده که بابک پسر ساسان در شهر استخر بوده و از حکومت اردوان ناراضی بوده است (گیرشمن، ۱۳۶۸، ۳۴۶)

چو کوتاه شد شاخ و هم بیخشان	نگوید جهان‌دیده تاریخشان
از ایشان به جز نام نشنیده ام	نه در نامه‌ی خسروان دیده ام

(فردوسی، ۱۳۸۶، ۴۵۳)

علی‌رغم اینکه دلایل مهمی وجود دارد که شاهنامه‌ای که مأخذ فردوسی بوده و آن را به رشته‌ی نظم کشیده همان شاهنامه‌ی ابومنصوری بوده، یک اشکال اساسی در مسئله باقی است و آن عدم توافق بین جدول سلاطین اشکانی است که بیرونی به نقل از شاهنامه ابومنصوری در کتاب آثار الباقیه درج کرده و با آنچه در شاهنامه فردوسی آمده نه در اسامی و نه در عدد مطابقت ندارد.

در شاهنامه‌ی ابومنصوری (از قرار نقل بیرونی) اسامی یازده نفر از سلاطین اشکانی به ترتیب و با ذکر مدت سلطنت هر کدام از آن‌ها آمده و مجموع سلطنت همه‌ی آن‌ها به کلی با روایت فردوسی مخالف است.

پس اگر مدت سلطنت هر پادشاهی به تفصیل در شاهنامه‌ی اصلی بود، چرا فردوسی می‌گوید: نه در نامه‌ی خسروان دیده‌ام؟

چیزی که به نظر می‌آید آن است که بگوییم فردوسی در جزئیات تاریخ به طور کامل از شاهنامه‌ی منثور پیروی نکرده و مآخذ دیگری هم در دست داشته است. و دیگر این که روایات قدیمی با بالاترین درجه با هم اختلاف دارند و مقصود فردوسی از نشنیدن چیزی از اشکانیان، داستان سرایی نبوده است.

جدول اشکانیان و عدد، اسامی و مدت سلطنت آنان به قدری در مآخذ مختلف مخالف و متباین با هم است که اغلب محققان چون به این موضوع رسیده‌اند در میان روایات اجتهاد کرده و یک روایت را ذکر کرده‌اند (جمعی از نویسندگان، ۸۷، ۱۳۶۲).

نتیجه

ابوالقاسم فردوسی شاعر برجسته ایرانی در قرن چهارم هجری و قمری است که از طریق سرایش شاهنامه به نظم، تلاش زیادی جهت زنده نمودن تاریخ ایرانیان در عصر باستان نموده است. این کتاب به دو بخش تاریخی و اساطیری تقسیم می‌شود. با وجود سرایش بیت‌های زیاد در مورد تاریخ اساطیری بخصوص دوره ساسانی، فقط بیست بیت به دوره اشکانی که از نظر مدت زمان، طولانی‌ترین سلسله در تاریخ ایران است اختصاص داده است و از میان حدود سی پادشاه اشکانی به نه پادشاه بصورت خیلی مختصر و گذرا پرداخته است. در پایان این چند بیت فردوسی می‌گوید که از اشکانیان فقط نامی شنیده و در نوشته‌های تاریخی و غیر تاریخی از آنها ذکری نشنیده است. به نظر میرسد زمانی که فردوسی بفرنگ نظم شاهنامه افتاد مهمترین منبع مورد استفاده وی خداینامک مربوط به دوره ساسانی بود. در خداینامک به شاهان اساطیری و پادشاهان دوره ساسانی بطور مفصل اشاره شده بود ولی ذکر کمی از اشکانیان وجود داشت. بهمین دلیل و به دلیل کمبود اطلاعات در مورد اشکانیان، فردوسی مطالب کمی در مورد این سلسله ذکر می‌نماید.

منابع:

- ۱- عبدالحسین زرین کوب، با کاروان حله، چاپ ششم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۰.
- ۲- محمد علی ندوشن، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، چاپ چهارم، انتشارات یزدان، تهران: ۱۳۶۳،
- ۳- علی دهباشی، فردوسی و شاهنامه، چاپ اول، انتشارات مدیر، چاپ اول، تهران: ۱۳۷۰
- ۴- ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، براساس نسخه ژول مل، انتشارات الهام، تهران، ۱۳۸۶
- ۵- پیرنیا، حسن، ایران باستان، جلد سوم، چاپ پنجم، انتشارات دنیای کتاب، تهران: ۱۳۷۰
- ۶- مالکوم کالج، پارتیان، ترجمه مسعود رجب نیا، چاپ دوم، انتشارات سحر، تهران: ۱۳۵۷
- ۷- محمد جواد مشکور، تاریخ ایران زمین، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۵۶
- ۸- زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، چاپ دوم، موسسه انتشارات امیر کبیر، تهران: ۱۳۶۸
- ۹- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، چاپ هفتم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران: ۱۳۶۸
- ۱۰- جمعی از دانشمندان، هزاره‌ی فردوسی، چاپ اول، انتشارات دنیای کتاب، تهران: ۱۳۶۲
- ۱۱- تاریخ ایران، تألیف جمعی از نویسندگان، ترجمه حسن انوشه، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۸
- ۱۲- تاریخ ایران باستان، میخائیل دیاکونوف، ترجمه روحی ارباب، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۲